

## ضوابط و موانع تکفیر از نگاه اهل سنت

ناصر مریوانی<sup>۱</sup>

### چکیده:

تکفیر به معنای کافر دانستن مسلمان، همواره یکی از موضوعات مهم کلامی و فقهی بوده است. اهمیت موضوع و نتایج زیانبار آن سبب شده است تا صاحب‌نظران مسلمان از سال‌های آغازین شکل‌گیری جریان‌های کلامی و فقهی تا امروز در باره آن به بحث و تحقیق بپردازند. در این مقاله دیدگاه فقها و متکلمین اهل سنت و جماعت در باره پدیده تکفیر بحث و بررسی می‌شود. نتیجه حاصل از این بررسی این است که به عنوان یک اصل تکفیر اهل قبله ممنوع و خلاف قواعد و ضوابط شرعی است. بر اساس این اصل همه افراد و فرق و طوایف اهل قبله با همه گرایش‌های اعتقادی و آرای فقهی مسلمان محسوب می‌شوند و حکم به کفر آنان نارواست حتی اگر اعمال و عقاید آنان قابل نقد و رد و تخطئه باشد. بنابراین ترک تکفیر اصل و موارد حکم به کفر افراد مستثنا و مستلزم اقامه دلائل و براهین متقن و خالی از هر نوع احتمال جهل، خطا، اکراه، تأویل، تقلید، و در نظر داشتن اتمام حجت است که تبیین آن مسئولیت علما و دانشمندان اسلامی می‌باشد.

**واژه‌های کلیدی:** ایمان، تکفیر، تکفیر معین، ضوابط تکفیر، موانع تکفیر.

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، آدرس ایمیل:

nasermarivani@yahoo.com

## بیان مسأله

همانا رسالت اسلام کامل و شامل است و از شایستگی تطبیق با شرایط هر عصر و مکانی برخوردار است. از جمله ویژگی‌های اسلام پا به پای تحول و دگرگونی در زندگی بشر حرکت کرده است، بی آن که در بنیاد و شالوده‌ی آن خللی ایجاد شود. بی شک احکام اسلام مبنی بر رعایت مصالح و دفع مفسد و رفع حرج و مشقت از بندگان است. خداوند متعال می‌فرماید: {وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ} [حج: ۷۸]. مهمترین ویژگی شرع مقدس، مشخص بودن خط مشی و مسیر آن است و اصول و موازینش نیز دقیق و روشن است. بر همین پایه، بر هیچ فرد فهیم و خردمندی پوشیده نیست که مسأله تکفیر؛ باب شرارت و لغزش و اشتباه وقوع در فتنه و تفرقه را به روی امت می‌گشاید.

بی شک این موضوع - پدیده تکفیر - پیامدهایی و خیمی به دنبال دارد؛ از جمله: حکم به ارتداد افراد و اصناف مسلمانان و به دنبال آن پیامدهای دنیوی؛ مثل سلب ولایت عام و خاص، ممانعت از توارث، جدایی از همسر، و در صورت فوت مرتد؛ عدم جواز غسل و نماز میت و دفن آن در قبرستان مسلمانان خواهد داشت. و همچنین اگر تکفیر حالت عمومی به خود گیرد و ویژگی دسته یا گروهی گردد، جامعه اسلامی را دچار تفرقه و اختلال و فتنه و آشوب و خونریزی می‌کند.

## هدف تحقیق

در این نوشتار سعی شده است تلاش فراوان دانشمندان و علمای اهل سنت در مبارزه با پدیده‌ی تکفیر، تأکید و تمرکز بر مسئله‌ی منع تکفیر به عنوان یک اصل، و تبیین این اصل برای جلوگیری از تکفیر کردن مسلمانان در میان همدیگر می‌باشد.

## اهمیت موضوع

اهمیت این تحقیق؛ به طور کلی برای حفظ کیان و باورهای صحیح جامعه‌ی اسلامی و رویاروی با پدیده‌ی افراط‌گری و تعمیق نمودن منهج و شیوه‌ی میانه روی و پاسخ به شبهات می‌باشد.

## پرسشهای تحقیق

سؤال اصلی تحقیق: مهمترین موانع تکفیر مورد اتفاق نظر فقهای اهل سنت کدامند؟

## روش تحقیق

در این پژوهش به صورت کتابخانه ای بر اساس تحلیل محتوا به گردآوری اطلاعات از متون فقهی دانشمندان اسلامی پرداخته شده و بیشتر مطالب این پژوهش از مصادر دست اول عربی جمع آوری شده است. روشها، فنون اجرایی و ابزارهای تحقیق با توجه به ماهیت موضوع، اهداف و ساختار تحقیق، توصیفی - تحلیلی می باشد.

## پیشینه تحقیق

در خصوص موضوع «موانع تکفیر» و مسائل مربوط به آن، در داخل کشور، به زبان فارسی کار جامعی صورت نگرفته است.

## تعریف واژه‌ها

آشنایی با چارچوب و حدود اصطلاحات شرعی از اهمیت ویژه ای برخوردار است به ویژه زمانی که درباره موضوع خاصی باشد، که از مهمترین و حساس ترین مسایل شرعی است، یعنی ایمان و کفر؛ و به دنبال آن قضاوت کردن و حکم دادن در مورد دیگران بر اساس آن واژه‌ها. زیرا کج فهمی و انحراف از معنای واقعی ایمان، منجر به تحریف و معنای نادرست از کفر می شود. از جمله این واژه‌ها؛ اصطلاح اسلام، ایمان، کفر و غلو می باشد. تبیین این اصطلاحات به شرح زیر است:

## مفهوم اسلام

اسلام در عرف شرعی به معنای اعتراف به وجود خداوند متعال و فرمان برداری و اطاعت و تسلیم شدن در برابر اوست. (ابن فارس، ۱۴۱۵هـ ص ۴۸۷ / قونوی، ۱۴۰۷هـ ص ۹۶). در احادیث صحیح آمده است: «الإسلام؛ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». (صحیح مسلم، ۱۴۲۷هـ شماره ۱ و ۸) اسلام؛ گواهی و شهادت به این که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و این که محمد صلی الله علیه و سلم فرستاده خداست و نماز را برپاداری و زکات را پردازی و روزه رمضان را بگیر و مناسک حج را به جای آوری اگر توان مالی و جسمی داشته باشی.

در قیاس با ایمان «اسلام» دو نوع است:

۱- **مرتبه پایین تر از ایمان:** و آن عبارت است از اقرار و اعتراف به زبان، که به سبب آن از تعرض به جان و مال و عرض شخص جلوگیری می شود. تفاوتی ندارد که همراه آن اعتقاد وجود داشته باشد یا خبر.

در این آیه مراد همین نوع است: {قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ} [حجرات: ۱۴] عرب‌های بادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده ایم. چرا که ایمان هنوز به دل‌هایتان راه نیافته است (و نور ایمان قلوبتان را روشن نکرده است).

۲- **مرتبه بالاتر از ایمان:** که همراه اقرار، اعتقاد قلبی، و انجام و اجرای اعمال و تسلیم شدن در برابر قضا و قدر الهی است.

در این آیه مراد همین نوع است: {إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ} [بقره: ۱۳] «آن گاه که پروردگارش (همراه با نمودن نشانه‌ها و آیات آفاق و انفس) بدو گفت: (به یگانگی خدا اقرار کن و) اخلاص داشته باش. گفت: (اقرار کردم و) خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸هـ ص ۲۷۰).

نزد مالکیه، ظاهریه، برخی از شافعیه و در قولی از حنابله نیز اسلام به معنای «ایمان» و برابر با آن می‌باشد. (رک: ابن عبدالبر، ۱۴۰۱هـ ج ۹، ص ۲۵۰ / ابن ابی العز، ۱۴۰۸هـ ص ۳۳۲-۳۳۸ / ابن تیمیه، ۱۴۲۶هـ ج ۷، ص ۲۵۹).

نزد احناف: اسلام عبارت است از تسلیم شدن، و فرمانبرداری از آنچه رسول صلی الله علیه و سلم از آنها خبر داده است. (ابو جیب، ۱۴۳۱هـ ص ۲۲۴).

نزد بعضی از شافعیه: اقرار و اعتراف زبانی بدون توافق و همراهی قلبی است. (ابو جیب، ۱۴۳۱هـ ص ۲۲۴).

به عبارت دیگر اسلام عبارت است از آنچه از سخن یا عمل که به واسطه آن جان و مال و عرض شخص مصون از تعرض می شود. و بر پایه آن احکام ارث جاری می شود، و ازدواج صورت می گیرد و در مورد نماز، زکات، روزه، و حج به ذمه شخص تعلق می گیرد و با انجام آنها از دایره کفر بیرون و به دایره ایمان داخل می شود. (ابو جیب، ۱۴۳۱هـ ص ۲۲۴).

## مفهوم ایمان

«ایمان» در لغت به دو معنای «امن» {وَأَمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ} [قریش: ۴] «و آنان را از خوف و هراس ایمن است» و «تصدیق» آمده است {وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ} [یوسف: ۱۷] «و تو هرگز (سخنان) ما را باور نمی کنی، هرچند هم راستگو باشیم». اینجا واژه «مؤمن» به معنای تصدیق کننده است. (ابن فارس، ۱۴۱۵ هـ ص ۸۹).

ایمان تصدیقی است که امن را به همراه داشته باشد؛ زیرا اصل «امن»، به معنای آرامش روان و از بین رفتن ترس و خوف است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸ هـ ص ۳۶).

دیدگاهی هم وجود دارد که بر پایه آن، ایمان در لغت به معنای اقرار است؛ زیرا دلالت و بیان واژه «أقر» نسبت به معنای ایمان شرعی از بقیه موارد «امن و تصدیق» صحیح تر و فراگیرتر است. بنابراین می توان گفت: ایمان اقرار قلبی است که شامل باور قلب که تصدیق اخبار است و عمل قلب که اعتراف به آن و فرمانبرداری از دستورات الهی است می باشد.

**اما در اصطلاح شرعی:** مصطلح ایمان و تفسیر آن نزد اهل علم متفاوت است. نظر آنان به صورت مختصر چنین است:

**۱- جمهور اهل علم:** ایمان را با عبارت‌های گوناگون تعریف کرده اند، که همه آنها درست می باشد و بین آنها تفاوت معنوی وجود ندارد. از جمله گفته اند:

**ایمان عبارت است از: «تصدیق بالجنان، و اقرار باللسان، و عمل بالأركان»** (ابن ابی العز، ۱۴۰۸ هـ ص ۳۳۲). یا «أن الإیمان قولٌ و عملٌ و نيةٌ» (قرشی، ۱۴۱۸ هـ ص ۳۷). یا ایمان: «قول و عمل است» یا ایمان: «قول و عمل و نیت و تبعیت از سنت می باشد».

مراد از **قول:** اقرار و اعتراف مؤمن با زبان است.

مراد از **عمل:** فرمانبرداری از دستورات الهی و دوری گزیدن از نواهی است.

**نیت:** تصدیق قلبی است. همچنین منظور از **تصدیق بالجنان** (قلب) و **عمل بالأركان** (با جوارح یا اعضا) می باشد.

منظور از **لسان:** اقرار و اعتراف، همچنین پایبندی به آن، یعنی تلفظ شهادتین و اقرار به ضروریات آن. منظور از **عمل قلب:** نیت و اطاعت و اخلاص و اعتراف به آن، و همچنین تسلیم و فرمانبرداری و پایبندی و نزدیکی جستن به الله تعالی و نیز توکل بر الله عزوجل همراه با امید بستن و ترس و خوف و

تعظیم و دوست داشتن و باور به خواست و اراده الله متعال می باشد.

**عمل الجوارح:** یعنی عمل کردن به دستورات و واجبات، و ترک نواهی و محرمات.

بنابراین: نزد اهل سنت و جماعت واژه ایمان شامل این سه ویژگی (اعتقاد با قلب، و اقرار با زبان و عمل با جوارح یا ارکان) می باشد، یعنی اگر در فردی همگی آن‌ها باشد، چنین شخصی مؤمن و ایمانش کامل است.

دیدگاه اهل سنت و جماعت بر این است که ایمان ممکن است دچار نقص و زیاده شود یعنی با انجام طاعات و عبادات افزون و با انجام گناه کم می شود.

فقها و محدثان بر این امر اتفاق نظر دارند که ایمان قول و عمل است، و نیت لازمه عمل می باشد. ایمان نزد آنان با عبادت افزایش و با ارتکاب گناهان کاهش می یابد. از دیدگاه آنان طاعات و عبادات همگی ایمان به شمار می آیند، اما نزد ابو حنیفه و یارانش طاعات ایمان به شمار نمی آید. آنان می‌گویند: ایمان عبارت است: «از تصدیق و اقرار که برخی شناخت را هم به آن افزوده اند.» (ابن عبدالبر، ۱۴۰۱هـ ج ۹، ص ۲۳۸).

لازم به ذکر است که رابطه بین ایمان و اسلام، رابطه تلازمی است، به این معنا: کسی که اسلام ندارد، ایمان هم ندارد، و کسی که ایمان ندارد اسلام هم ندارد؛ زیرا آن دو ملازم و همراه یکدیگرند. پس باید ایمان با قلب و عمل با اعضا همراه با یکدیگر باشند.

ایمان و اسلام هر کدام حقیقت دینی مستقلی دارند، همانگونه که هریک از آنها حقیقت لغوی مستقل و هدفی دارد. گفته می شود: این دو در وجود ملازم یکدیگرند، نه مترادف در حقیقت و معنا.

یعنی می توان آنها را به روح و جسم انسان تشبیه کرد، چرا که بدون جسم، روحی وجود ندارد و از سوی دیگر بدون روح هم جسم زنده نیست. ایمان مانند روح است، همراه روح پابرجاست و متصل به بدن و اسلام مانند بدن است و جسم و بدن زنده تنها با روح وجود دارد، یعنی این‌ها ملازم و قرین یکدیگرند. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶هـ ص ۲۸۸).

**خوارج و معتزله** در تعریف ایمان با جمهور علما موافقت؛ که ایمان: تصدیق قلبی، اقرار به زبان، و عمل به اعضا و جوارح است. تفاوتی که در تعریف ایمان میان خوارج و جمهور اهل سنت وجود دارد این است که ایمان نزد آنان یکپارچه و جدا نشدنی است، اگر جزئی از آن نباشد همگی آن نیست. یعنی ایمان کم و زیاد نمی شود. و به سبب ارتکاب فرد به یک گناه کبیره، تمام کردارهای نیک طول زندگی اش را از

دست خواهد داد و کافر خواهد شد.

آنان معتقدند کسی که امری از امور دین را نقض کند، اسم ایمان از او سلب می گردد، و کافر به شمار می آید و استحقاق جاودانگی در آتش را می یابد و در دنیا هم احکام مربوط به کفار بر وی جاری می شود. ریختن خون وی و تصرف اموال او حلال است. (ر.ک: ابن حزم، ۱۴۱۶هـ ج ۳، ص ۲۲۷ / بغدادی، ۱۴۲۳هـ ص ۲۷۳ / اشعری، ۱۴۱۱هـ ج ۱، ص ۳۲۹-۳۳۱).

«**خوارج**» معتقدند: اگر کسی مرتکب گناه کبیره ای شود، سپس بمیرد بی آن که توبه کرده باشد، کافر است و در آتش جاودانه خواهد ماند. از دید **خوارج** گناه صغیره وجود ندارد و تمامی گناهان کبیره هستند. (طبری، ۱۴۱۶هـ ص ۱۶۰ / اسفراینی، ۱۴۰۳هـ ص ۴۵ / ملطی، بی تا، ص ۳۸).

اما نزد جمهور علما «**عمل**» شرط درستی ایمان نیست (عز بن عبدالسلام، بی تا، ص ۱۱). بلکه شرط کمال است، لذا اعتقاد به این سخن که عمل، شرط درستی ایمان است، موجب تکفیر عموم مردم خواهد شد.

«**معتزله**» معتقدند که مرتکبین گناهان کبیره نه کافر مطلق به شمار می آیند نه مؤمن مطلق، بلکه در منزلت بین المنزلتین، یعنی در میان دو مرحله کفر و ایمان قرار دارند.

«**خوارج و معتزله**» اعتقاد دارند که این افراد روز قیامت در جهنم جاودانه و همیشگی خواهند ماند.

۲- «**مرجئه**» معتقدند ایمان تنها اقرار به زبان است. و عمل رکن ایمان نیست و ایمان کم و زیاد نمی شود و فرد به سبب انجام هیچ عمل یا گفتن هیچ سخنی کافر نمی شود و تکفیر بر اساس آنچه در قلب وجود دارد، صورت می گیرد، تنها کسی که اعتقاد قلبی به کفر دارد، کافر می شود نه با تلفظ و عمل به آن. یعنی عمل را از حقیقت ایمان خارج کرده اند و عقیده دارند که کفر فقط، کفر جحود و تکذیب است یا به عبارت دیگر کفر استحلال (اعتقاد قلبی). (شهرستانی، ۱۴۱۳هـ ج ۱، ص ۱۳۷ / اشعری، ۱۴۱۱هـ ج ۱، ص ۲۱۳ / ابن حزم، ۱۴۱۶هـ ج ۳، ص ۳۳).

### مفهوم کفر و تکفیر

کفر در لغت به معنای: پوشاندن چیزی است. کفر ضد ایمان است. چرا که حق و حقیقت را می پوشاند و پنهان می کند. (ر.ک: فیروزآبادی، ۱۹۹۸م، ص ۶۰۵ / ابن فارس، ۱۴۱۵هـ ج ۵، ص ۱۹۱ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۸هـ ص ۷۱۴ / فیومی، ۱۴۲۳هـ ص ۲۵۳).

تکفیر: به کفر نسبت دادن است. می‌گویند: «كَفَّرَ فُلَانًا» او را به کفر نسبت داد. (انیس، ۱۳۹۲ هـ ج ۲، ص ۷۹۲).

کافر: کسی است که به خدا ایمان ندارد. می‌گویند: «کفر فلان» فلانی کافر شد، اگر معتقد به کفر باشد. این زمانی گفته می‌شود که کفر را اظهار کند، حتی اگر اعتقاد نداشته باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸ هـ ج ۷۱۶ / انیس، ۱۳۹۲ هـ ج ۲، ص ۷۹۲).

می‌گویند: «أَكْفَرَهُ» او را کافر خواند، (فیروزآبادی، ۱۹۹۸ م، ص ۶۰۶ / انیس، ۱۳۹۲ هـ ج ۲، ص ۷۹۱). و می‌گویند: «لَا تُكْفِرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ قَبِيلَتِكَ، أَيْ لَا تَنْسُبُهُمْ إِلَى الْكُفْرِ، أَيْ لَا تَدْعُهُمْ كُفْرًا وَلَا تَجْعَلُهُمْ كُفْرًا بَزَعَمِكَ وَقَوْلِكَ»؛ نسبت کفر را به کسی از اهل قبله نده. (زیبیدی، ۱۳۹۴ هـ ج ۱۴، ص ۶۲).

بزرگترین کفر: انکار یگانگی خدا یا انکار دین و نبوت می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸ هـ ج ۷۱۴). کافر در اصل متعارف، کسی است که وحدانیت خدا یا نبوت یا دین یا هر سه آن‌ها را انکار می‌کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸ هـ ج ۷۱۵ / انیس، ۱۳۹۲ هـ ج ۲، ص ۷۱۹).

تکفیر به معنای نسبت دادن کفر است. معنای اصطلاحی آن با معنای لغوی اش تفاوتی ندارد. کفر در اصطلاح شرع عبارت است از: خلاف یا ضد ایمان، و پوشاندن حق به وسیله باطل. (قونوی، ۱۴۰۷ هـ ج ۱۷۴).

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که منظور از کفر در نصوص شرعی، گاهی کفری است که شخص را از امت مسلمان خارج می‌کند، و گاهی هم چنین معنایی ندارد. بنابراین معنی کفر دارای اصول و شعب متفاوتی است.

کفر دو نوع است:

**یکم: کفر اکبر؛** که موجب جاودانگی در آتش جهنم می‌شود و آن پنج قسم است:

۱- **کفر تکذیب:** عبارت است از تکذیب پیامبران و رسولان، این نوع در مورد کفار گفته می‌شود.

۲- **کفر إباء و استکبار:** یعنی قلباً آن را می‌داند (و تصدیق هم می‌کند)، اما با زبان به آن اقرار نمی‌کند؛ مانند: کفر ابلیس.

۳- **کفر إعراض:** یعنی با گوش و قلب خود، از اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم اجتناب می‌کند؛ نه آن را تصدیق می‌کند و نه تکذیب، و نه از آن پشتیبانی می‌کند و نه با آن دشمنی، و نه اصلاً آنچه را که آورده است می‌پذیرد و به آن اهمیت می‌دهد.



**۴- کفر شک:** یعنی نه قاطعانه به صدق پیامبر صلی الله علیه وسلم باور دارد و نه آن را تکذیب می‌کند، بلکه به مصداقیت او شک دارد.

**۵- کفر نفاق:** به آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است، اعتقاد قلبی نداشته باشد، ولی با زبان به آن اقرار کند.

**دوم: کفر اصغر؛** کفری که تهدید و هشدار به آتش جهنم را به دنبال دارد، بدون جاودانگی. (ابن قیم، ۱۴۲۲هـ ج ۱، ص ۳۶۶ / ابن اثیر، ۱۴۲۱هـ ص ۸۰۶).

به عبارتی دیگر کفر اصغر؛ گناهی که در قرآن و سنت به اسم کفر نام برده شده اند، ولی به کفر اکبر نمی‌رسند. (ابن اثیر، ۱۴۲۱هـ ص ۸۰۶ / ابن جوزی، ۱۴۰۴هـ ص ۵۱۶ - ۵۱۷).

بعضی از فقها واژه کفر را به دو معنا تقسیم کرده اند: کفر اعتقاد و کفر عمل.

۱. کفر عمل ۲. کفر جحود و عناد یا انکار. کفر جحود، یعنی از روی عناد به آنچه می‌داند پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب الله تعالی آورده است، مانند نامها و صفات خداوند و افعال و احکام ایشان، کفر ورزد. این نوع کفر در هر حالت و به هر شکل ضد ایمان و مخالف آن است.

اما کفر عمل به دو نوع تقسیم می‌شود: حالتی که ضد ایمان است، و حالتی که مخالفت و ضدیتی با ایمان ندارد. برای نمونه: سجده کردن در برابر بت‌ها و توهین و بی‌احترامی کردن به قرآن و کشتن پیامبر و دشنام دادن و فحاشی به ایشان، ضد ایمان است. (ر.ک: ابن قیم، کتاب الصلاة، ۱۴۳۱هـ ص ۸۸ / ابن حزم، بی تا، ج ۱، ص ۴۹).

بنابراین نتیجه این تقسیم بندی این است که: کفری؛ که موجب خروج از اسلام می‌شود، با اسلام ضدیت کامل دارد و تحت هیچ شرایطی با هم در یک جا جمع نمی‌شوند، مانند تکذیب پیامبر و انکار و رد آنچه در دین به طور مشخص بیان شده است و همچنین هر آنچه بر طبق قانون شریعت موجب خروج از دین است.

و کفری که موجب خروج از اسلام نمی‌شود، و منظور از آن انجام محرماتی است که سبب کفر نیستند یا ترک واجبات، و نیز آنچه علما آن را کفران نعمت می‌خوانند، و از اطاعت و پیروی از پیامبر کفر ورزیده است، که خداوند متعال انجام آن را بر ما امر کرده است، یا این که در برابر نعمتهایی که کاملاً مشخص است که از جانب الله متعال است و به آن اعتراف می‌کند، سر تسلیم فرو نیاورد و در برابر آنها نافرمانی و سرکشی کند.

این نوع کفر، همانطوری که در شرع نیز آمده است، سبب خروج از دین نمی شود، و منظور از این گناهان همان گناهایی است که طبق گفته سلف یا پیشینیان کفر دون کفر (کفری پایین تر از کفر اصلی) است. این رأی و نظر تمامی علمای اسلام است، با وجود این افرادی هم هستند که دچار اشتباه و لغزش شده اند.

بعضی از آنان معتقدند که مرتکبین گناهان کبیره دچار کفری شده اند که آنان را از اسلام خارج می کند، بی آن که میان دو نوع کفر تفاوتی قایل شوند، و نیز بدون مراجعه به نصوص دیگری که در آنها به عدم کفرشان اشاره و تأکید شده است. و گروه دیگر معتقدند که مرتکبین کبائر یا گناهان کبیره از ایمان کامل برخوردار هستند. ولی دین الهی حد وسط افراط و تفریط است. (ر.ک: غزالی، بی تا، ص ۲۵۶ / سبکی، بی تا، ج ۲، ص ۵۸۶ / باقلانی، ۱۹۸۹م، ص ۳۹۴).

آنچه در این بحث به آن پرداخته می شود، حالت معینی از حالات کفر است، یعنی کفر بعد از ایمان و دخول به اسلام، نه کفر اصلی و نه نفاق اعتقادی که در قلب منافق وجود دارد، و در ظاهر خلاف آن را نشان می دهد.

این نوع را علما ارتداد نامیده اند، که عبارت است از برگشت از اسلام؛ ارتداد هم شکلی از اشکال کفر است، که در مجموع پیرامون موضوع تکذیب و انکار می باشد.

آنچه سبب ورود انسان به اسلام می شود، تلفظ شهادتین است، که در برگیرنده تصدیق و ایمان کامل به آنچه محمد صلی الله علیه وسلم از جانب الله متعال آورده است، می باشد، و رسالت و پیامی است که عقیده و دین را با هم تحت الشعاع قرار داده و در برمی گیرد، بنابراین هر نوع خروج از دین یا انکار آنچه در دین به ضرورت ثابت شده، «رده» به شمار می آید.

لذا «رده» عبارت است از: جاری شدن کلمه کفر بر زبان بعد از ایمان. (ر.ک: ابن ابی العز، ۱۴۰۸هـ ص ۳۳۱).

**مفهوم غلو:** با مراجعه به منابع لغوی در می یابیم که غلو به معنای از حد گذشتن و تجاوز کردن است. در لغت گفته شده: «غلا الرجلُ فی الأمرِ غُلُوًّا، إذا جاوز حدَّه، (ابن فارس، ۱۴۱۵هـ ص ۸۱۲ / فیروز آبادی، ۱۹۹۸م، ص ۱۳۱۸ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۸هـ ص ۴۰۸). و... اصل الغلاء: الارتفاع و مجاوزة القدر فی کل شیء. .. یقال: غالیت صدق المرأةُ أی: أغلیتیه.» مهریه زنان را بالا بردن.

وغلا فی الدین والأمر یغلوا غلوا؛ جاوز حدّه از حد تجاوز کرده است. (ابن منظور، بی تا، ج ۱۵، ص ۱۳۰). خداوند متعال می فرماید: {يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ} [نساء: ۱۷۱] «ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز حق نگوئید» و {قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ.} [مائدہ: ۷۷] «بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مپوئید...» فقها مفهوم شرعی غلو را چنین بیان کرده است: «مجاوزه حد الحق فيه» (جصاص، ۱۴۱۲ هـ ج ۳، ص ۲۸۲). تجاوز از حد و مرز حق و یا «المبالغة فی الشئ والتشدد فيه بتجاوز الحد.» (ابن حجر، ۱۴۲۶ هـ ج ۱۷، ص ۱۷۴). مبالغه و زیاده روی کردن در چیزی و تندروی در آن به نحوی که از حد تجاوز کند یا از حد معمول فراتر رود.

**و برخی گفته اند:** هر کسی کاری را به تصور این که مشروع است انجام دهد، درحالی که چنین نباشد آن شخص در دین خود فردی افراطی و مبتدع می باشد، و با زبان گفتار و حال خود به خداوند دروغ می بافتد. (ابو شامه، ۱۴۱۰ هـ ص ۸۹).

علما پدیده غلو و انواع آن را مفصل بیان کرده اند، ولی آنچه مربوط به تکفیر است و مدنظر این تحقیق می باشد، غلو در مسائل اعتقادی و عبادی است، که خوارج و معتزله به آن دچار شدند. افراط خوارج در مسأله اعتقادی چنین شد که در مسأله تحکیم گفتند: «لا حکم إلا لله»، در دین خدا نباید به تحکیم انسانها تن داد. همین امر موجب شد علی رضی الله عنه و دیگران را تکفیر کرده و قصد جان آنان را کردند.

افراط آنان در امور عبادی، تکفیر کسانی است که مرتکب گناهان کبیره می شوند. افراط معتزله: آنان معتقدند مرتکبین گناهان کبیره در «منزله بین منزلتین» قرار دارند. در برابر این تشدد و تندروی رأی «مرجئه» قرار دارد که معتقدند: انجام گناه هیچ تأثیری بر ایمان ندارد. از نظر اهل سنت و جماعت به اندازه ارتکاب و عدم ارتکاب گناهان، ایمان فرد کاسته و یا افزون می شود. وضعیت افراد روز رستاخیز به خواست خدا واگذار می شود. یا به فصل خود آنان را می آمرزد یا به عدل خود و به اندازه گناهان آنان را عذاب می دهد.

بنابراین «اهل غلو» بی درنگ حکم تکفیر افراد را صادر می کنند و بر پایه ظن و گمان خود مسلمانان را اهل بدعت و فاسق و کافر می خوانند، اینان از حد و حدود حق تجاوز کرده و پا را از آن فراتر گذاشته اند. در اینجا لازم است به برخی از آیات و روایاتی که در آنها از تکفیر شخص مسلمان به ناحق و بدون سبب

شرعی نهی شده است؛ اشاره ای کوتاهی داشته باشیم:

۱- خداوند متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مَن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا} [نساء: ۹۴] در تفسیر این آیه آمده است: به کسی که خود را تسلیم شما کرده است، نگویید مؤمن نیستی. دو واژه «سلم و سلام» به معنای استسلام (مطیع و تسلیم شدن همراه با فروتنی) می باشد و قولی هم گفته: آن دو به معنای اسلام هستند، یعنی به کسی که نزد شما مسلمان شدن اش را آشکار نماید (با گفتن شهادتین)، نگویید مؤمن نیستی، و اینجا منظور این است که شخص مسلمان آنچه را که فرد کافر به عنوان اسلام خود ارائه می دهد، نادیده نگیرد و به آن بی توجه نباشد و نگوید که این شخص تنها به هدف پناه جستن و حفظ جان خود و تقیه، این مسایل را بیان کرده و ارائه می دهد. (شوکانی، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۷۹۶).

۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: « إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا، فَإِنْ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ. » (صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۶۱۰۳ / ر.ک: صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۶۱۰۴ / صحیح مسلم، ۱۴۲۷هـ شماره ۶۰).

از ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر کسی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر؛ به یکی از آن دو باز می گردد، اگر چنان باشد (که گفته است) در غیر این صورت به خود او برمی گردد. (اگر فرد کافر باشد، گوینده سخن راستی گفته و دیگری گناهکار است و اگر کافر نباشد، خود او مرتکب گناه شده است).

۳- عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ، حَدَّثَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: « ... مَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ. » (صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۶۰۴۷ / صحیح مسلم، ۱۴۲۷هـ شماره ۱۱۰). ثابت پسر ضحاک انصاری رضی الله عنه، که از اصحاب شجره (او از کسانی است که در بیعت رضوان شرکت داشت) بود، می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: ... کسی که مسلمانی را لعنت کند، مثل این است که او را کشته باشد، همچنین کسی که مسلمانی را به کفر متهم کند، مانند آن است که او را بکشد.

۴- و عن أبي ذرٍّ رضي الله عنه: أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم، يقول: « مَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكَفْرِ، أَوْ قَالَ: عَدُوَّ اللَّهِ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ. » (صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۶۰۴۵ / صحیح مسلم،

۱۴۲۷ هـ شماره ۶۱ و ۱۱۲). از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است که شنید، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر کسی دیگری را کافر صدا زند یا به او بگوید: ای دشمن خدا، در حالی که چنان نباشد، به خود او باز می گردد.

۵- و باز در همان معنا: عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَقُولُ لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكَفْرِ إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبَهُ كَذَلِكَ.» (صحیح بخاری، ۱۴۲۷ هـ شماره ۶۰۴۵). از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنید که می فرمود: هیچ شخصی دیگری را به فسق و کفر متهم نمی کند، مگر این که در صورت کافر و فاسق نبودن شخص مورد اتهام، آن اتهام به خود گوینده آن باز می گردد.

فقها و محدثین اهل سنت و جماعت درباره این آیات و روایات، آشکارا دیدگاه‌های خود را بیان کرده اند، و غموضی را به جا نگذاشته اند. و معتقدند که خداوند متعال و پیامبر اکرم مسلمانان را از تکفیر همدیگر باز می دارند و کسی که اقدام به تکفیر دیگری کند، از خدا و رسولش نافرمانی کرده است...» (ر.ک: ابن عساکر، ۱۴۰۴ هـ ص ۴۰۵ / ابن دقیق العید، ۱۳۷۲ هـ ج ۲، ص ۲۲۶ / ابن عبدالبر، ۱۴۰۱ هـ ج ۱۷، ص ۱۴ / ذهبی، ۱۴۰۳ هـ ج ۱۴، صص ۳۴۳-۳۴۴). نتیجه این که هر فردی اگر به خود جرأت دهد و مسلمانی را بی دلیل و بدون نص واضح و روشنی تکفیر کند، خود را گرفتار مهلکه بزرگی کرده است. بهتر است مسلمان متعهد از صدور چنین احکامی خودداری کند؛ زیرا شخصی که لفظ شهادتین بر زبانش جاری شده است، حتی اگر گفتار یا کرداری از او صادر شود که ظاهری کفرآمیز داشته باشد، اصل بر باقی ماندن وی بر اسلام است؛ چون آن یقین است و «الیقین لایزول بالشک» و حکم دادن به اسلام صد نفر، حتی به اشتباه؛ بهتر از این است که مسلمانی را تکفیر کند. بی گمان احادیث صحیح فراوانی وجود دارد (به تعدادی از آنها اشاره شد) که در آنها به کسی که مسلمانی را تکفیر کند، هشدار داده شده است. تکفیر حکمی شرعی است، باید برطبق ضوابط و اصولی مشخص از نصوص قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت بگیرد، و نباید به مجرد گمان و نادانی (به احکام آن) به آن اقدام کرد. (ر.ک: ابن حجر، ۱۴۲۶ هـ ج ۱۶، ص ۱۹۲ / غزالی، ۱۴۲۴ هـ ج ۱، ص ۱۳۵).

از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را به محلی به نام «حرقه» فرستاد و بر مردم آن جا شیخون زدیم و آنان را شکست دادیم، من و یک نفر انصاری یکی از آنان را تعقیب کردیم، همین که به او رسیدیم، گفت: «لا اله الا الله»؛ مرد انصاری از او دست کشید، ولی

من او را با نیزه مورد حمله قرار دادم، تا این که او را کشتم، هنگامی که برگشتیم، موضوع به عرض پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید. ایشان فرمودند: ای اسامه! چرا پس از آن که گفت «لا اله الا الله» او را کشتی؟ گفتم: آن مرد از ترس، کلمه «لا اله الا الله» را گفت؛ ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم پیوسته جمله را تکرار می کرد، می فرمود: چرا او را کشتی پس از آن که گفت «لا اله الا الله». اسامه می گوید: به اندازه ای از این موضوع ناراحت شدم که آرزو می کردم که بعد از این واقعه مسلمان می شدم نه پیش از آن (تا مرتکب این گناه بزرگ که موجب عصبانیت شدید پیامبر صلی الله علیه وسلم شده است، نمی شدم). در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا «لا اله الا الله» گفت و تو او را کشتی؟ عرض کردم: ای رسول خدا از ترس اسلحه آن را گفت؛ آن حضرت فرمود: چرا قلب او را شکافتی تا بدانی آن را از ترس اسلحه گفته یا خیر؟ (صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۶۸۷۲ / صحیح مسلم، ۱۴۲۷هـ شماره ۹۶).

این روایت دلیلی است برای قاعده معروفی که در فقه و اصول وجود دارد مبنی بر این که براساس ظاهر امور حکم‌ها داده می شوند و تنها خداوند متعال عهده دار امور پنهانی و رازهای درونی است... «(نووی، ۱۳۴۷هـ ج ۲، ص ۱۰۷). ابن حجر در شرح این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَأَكَلَ ذَيْبِحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ فَلَا تُخْفَرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ.» (صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۳۹۱). کسی که مانند ما نماز بخواند و به قبله ی ما رو کند و از حیوان ذبح شده ی ما بخورد، او مسلمان است که در امان خدا و رسولش است، پس به خدا در عهد او خیانت نکنید. گفته است: «وفیه إن أمور الناس محمولة علی الظاهر فمن أظهر شعار الدین أجریت علیه أحكام أهله ما لم یظهر منه خلاف ذلك.» «... امور مردم حمل بر ظواهر آنها می شود، و هر کسی که شعایر دینی و اسلامی را انجام دهد، مطابق با آن بر او حکم می شود، البته تا زمانی که خلاف آن ثابت و ظاهر نشود.» (ابن حجر، ۱۴۲۶هـ ج ۲، ص ۱۱۳).

### تکفیر مطلق و تکفیر معین

منظور از **تکفیر مطلق** این است که سخن یا عملکرد یا عقیده ای قطع نظر از فاعل آن مخالف اصل اسلام تلقی شود. یعنی به طور مطلق و عام گفته می شود که این سخن یا رفتار و یا اعتقاد، کفر است. **تکفیر معین**؛ نسبت دادن کفر به فرد مشخصی است که قول یا عمل یا اعتقادی دارد که به رغم

تکفیرکننده کفرآمیز است. در چنین حالتی علما پیش از صدور حکم تکفیر، شرایط و موانع آن را در حق آن شخص معین به طور دقیق و با رعایت احتیاط بررسی می کنند و در صورت داشتن شرایط و نبود موانع، حکم به تکفیر و ارتداد صادر، سپس فرد را به توبه و برگشت از کفر و بازگشت به اسلام دعوت می کنند.

مسأله تکفیر شخص یا گروه معین، یکی از مباحث پر اهمیت است که توجه مجتهدان را به خود جلب کرده است. به همین سبب لازم است با رعایت اصل اولیه ترک تکفیر، استثنائات آن با در نظر گرفتن تمام شرایط و موانع آن، اعلام گردد. حساسیت این موضوع انگیزه ای شده که اهل سنت مسأله تکفیر و وعید را غالباً به صورت مطلق بیان کنند و سعی کنند کمال دقت و احتیاط در آن مراعات گردد. (ر.ک: ابن ابی العز، ۱۴۰۸هـ ص ۳۱۸-۳۱۹ / ابن قیم، ۱۴۲۲هـ ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۶).

چه بسا قولی یا گفتاری کفر باشد و گفته شود که هر کسی چنین گفتاری یا عملکردی را انجام دهد، کافر است، ولی در مورد شخص معین، اگر سخن یا رفتار کفر آمیزی از وی صادر شود، تا زمانی که با او اتمام حجت نشود، به کفرش حکم داده نمی شود. این امر به طور عام در نصوص مربوط به وعید از نظر اهل سنت چنین است که؛ شخص معین که اهل قبله است به سبب نبود شرایط تکفیر و ثبوت موانع آن، کافر به شمار نمی آید.

زیرا کسی که ثبوت ایمانش یقینی است ایمان وی با شک و تردید از بین نمی رود، بلکه تا زمان اتمام حجت و از بین رفتن شبهات باقی می ماند، هر چند اشتباهات و لغزشهایی هم داشته باشد. اهل سنت و جماعت به اجماع معتقدند که اولاً: ترک تکفیر اهل قبله یک اصل پایه است موارد شک در کفر و ایمان اشخاص بر مبنای این اصل باید حل و فصل گردد. ثانیاً: در موارد استثنا، تکفیر علی وجه العموم و بدون تصریح به نام اشخاص یا گروهها معین صورت می گیرد. ثالثاً: تکفیر فرد یا گروه معین از اهل قبله وقتی جایز است که بر او اتمام حجت انجام گرفته باشد، و در صورت پافشاری وی بر کفر و بازنگشتن و توبه نکردن از آن قول یا فعل یا عقیده کفرآمیز، مجتهد حکم به کفر وی می دهد.

### شروط تکفیر نزد فقهای اهل سنت

فقها دو معیار مهم را برای تکفیر شخص یا گروه معین بیان کرده اند که عبارتند از:

۱- برای آنچه کفر به شمار می آید، دلیل و برهان قاطعی وجود داشته باشد. زیرا کفر و تکفیر حکم

شرعی بوده و مبنای آن به خدا و رسول بر می‌گردد. هر گاه قرآن یا سنت قول یا فعل یا عقیده ای را به عنوان کفر ذکر کرده باشند، کفر به شمار می‌آید. و بالعکس هر آنچه را قرآن یا سنت کفر تلقی نکرده باشند، کفر محسوب نمی‌شود.

۲- تناسب حکم تکفیر با عملی که صورت می‌گیرد، به طوری که شخص معین آگاهانه و از روی قصد آن را انجام دهد. در غیر این صورت نسبت دادن کفر به او شرعاً جایز نیست.

پر واضح است کسی حق حلال کردن حرام خدا، و حرام کردن حلال خدا را ندارد. همانطور که کسی نمی‌تواند چیزی را که در قرآن و سنت واجب نشده است، واجب نماید: در نتیجه کسی حق تکفیر دیگران را ندارد، مگر اینکه دلیل آن در قرآن یا سنت ذکر شده باشد.

با تأمل در دو معیار فوق معلوم می‌شود که تکفیر مستلزم وجود چهار شرط است:

- ۱- به مقتضای دلالت قرآن یا سنت، ثبوت کفر سخن یا عمل شخص معتبر و موثق باشد.
- ۲- صدور قول یا فعلی که از نظر قرآن یا سنت کفر است، از شخص مورد تکفیر مسلم باشد.
- ۳- وصول دلیل و برهان و حجت، ( اقامه حجت).

۴- نبود موانع تکفیر (ر.ک: نووی، ۱۳۴۷هـ ج ۱، ص ۱۵۰ / ابن تیمیه، ۱۴۲۶هـ ج ۲۳، ص ۳۴۶ / ابن عثیمین، ۱۴۱۳هـ ج ۳، ص ۵۲).

علما برای تعلیق تکفیر به وجود شروط و معیارهای مذکور دلائلی ذکر کرده و به آن استناد کرده اند. به تعدادی از آنها اشاره می‌شود.

از حذیفه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: مردی از بنی اسرائیل، نسبت به اعمال خود سوء ظن داشت (بیم سزای کردارش را از سوی خداوند داشت؛ چون نبش قبر می‌کرد و اشیای داخل آن را بر می‌داشت)، پس به خانواده اش گفت: هر گاه مُردم، مرا بسوزانید و در روز گرم تابستانی خاکسترم را در دریا بیفکنید. آنان هم اینکار را انجام دادند. سپس خداوند (ذرات) او را گرد آورد و فرمود: چه چیزی تو را بر انجام چنین کاری وادار کرد؟ گفت: ترس از تو، و خداوند او را آمرزید. (صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۶۴۸۰).

در توضیح این روایت گفته شده است: این مرد در قدرت خداوند شک داشت، و این که او را نمی‌تواند دوباره زنده گرداند. این اعتقاد به اتفاق نظر مسلمانان کفر است. ولی اعتقاد او از روی نادانی بود. در حالی که به خداوند ایمان و از او بیم داشت، و همین سبب آمرزشش شده است، نتیجه این که مجتهد متأول و



حریص بر پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم، اولاست که مورد آمرزش قرار گیرد تا آن مرد یهودی.

دلیل دیگر اینکه: قدامه بن مظعون را نزد خلیفه دوم آوردند، در حالی که او شراب نوشیده بود. خلیفه به او گفت: می خواهم حد شراب خوری را بر تو اجرا کنم. قدامه گفت: تو نمی توانی این کار را بکنی، به دلیل این که خداوند در قرآن فرموده است: **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا** {مائده: ۹۳} «بر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، گناهی به سبب آنچه (از مسکرات) پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده اند متوجه آنان نیست.» عمر در پاسخ ایشان گفت: در تأویل و فهم آیه به اشتباه کرده ای؛ چون آیه در ادامه می فرماید: **إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** {مائده: ۹۳} «اگر (از محرمت) بپرهیزند و (بدانچه درباره تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرمت) بپرهیزند و (به احکام نازل در باره تحریم) ایمان داشته باشند. سپس (باز هم درجات تقوا را طی کنند و از محرمت) بپرهیزند و همه کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازه اخلاصی که دارند پاداش می دهند.»

اگر تو تقوا پیشه می کردی و از محرمت پرهیز می کردی، از آنچه خداوند حرام کرده است، دوری می گزیدی، سپس دستور داد حد خمر را بر او جاری کنند. (مصنف عبدالرزاق، ۱۳۹۰ هـ شماره ۱۷۰۷۶). نتیجه از این اثر این است که آن صحابی دچار تأویل اشتباهی شده بود، که شراب حرام شده از جانب خداوند را برای خودش حلال می دانست، عمر و دیگر اصحاب او را به سبب چنین تفکری تکفیر نکردند؛ زیرا می دانستند دچار شبهه ای شده که ناخواسته بوده است.

آنچه در مورد چنین شبهات و تأویلات نادرستی می توان گفت این است که احتمالاً شخص به نصوص و معرفت مربوط به آنها نا آگاه بوده یا امکان دارد آن نصوص به او رسیده، ولی نزد او ثابت یا قابل فهم نبوده باشد. مجتهدینی هستند که در طلب حق و حقیقت بوده اند، و در مسائل نظری (اعتقادی) یا مسائل عملی (احکام فقهی)، اشتباه کرده اند، خداوند اشتباهات و خطاهای آنان را می بخشد، این دیدگاه اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم و جمههور علمای اهل سنت می باشد. چنان که از حضرت علی (ع) منقول است: **لیس من طلب الحق فأخطأه کمن طلب الباطل فأدرکه.**

از شافعی نقل شده که افرادی را که از سر نادانی در مخلوق بودن قرآن اظهار نظر کرده اند تکفیر نکرده

است و یا احمد بن حنبل با وجود این که دیدگاه‌های «جهمیه» را کفر آمیز و باطل می دانست، بزرگان و سران جهمیه و یا کسانی را که نظر آنها را قبول داشته اند، تکفیر نکرده، و حتی پشت سر آنان نماز می گزارده، و به امامت و ایمانشان اعتقاد داشته است؛ چون معتقد بود آنان دچار خطا و اشتباه و تقلید کورکورانه شده اند. (ر.ک: لالکائی، ۱۴۱۶هـ ج ۱، ص ۲۷۸ / ابن تیمیه، ۱۴۲۶هـ ج ۷، صص ۵۰۷-۵۰۸، ج ۲۳، ص ۳۴۸)

به همین خاطر فقها تکفیر فعل و فاعل را دو چیز مجزا می دانند و تلازمی در میان آنها نمی بینند. زیرا هر کدام ضوابط خاص خودش را دارد.

### موانع تکفیر فرد یا گروه معین

از جمله اموری که باعث می شود تا با وجود اسباب و مقتضیات، از تکفیر افراد اجتناب شود وجود یکی از موانع تکفیر است. این موانع آنگونه که فقهای اهل سنت گفته اند عبارتند از: جهل، خطا، اکراه، تأویل و تقلید است که به طور مختصر به شرح و توضیح آنها می پردازیم.

#### ۱- جهل

معروفترین معنا برای جهل «خلو النفس من العلم» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸هـ ص ۱۱۵ / ابن منظور، بی تا، ج ۱۱، ص ۱۲۹). عدم آگاهی و به عبارتی دیگر نبودن شناخت و معرفت. منظور علما از جهل؛ این است که گفتار و کردار و اعتقاد شخص برخلاف حقیقت باشد. عذر موجه به علت جهل، بسته به زمان و مکان و افراد متفاوت است. حکم راجع به افراد بسته به این که نسبت به آنان اتمام حجت شده است یا خیر فرق می کند. همچنین نوع جهالت و نا آگاهی نسبت به آنچه جزو ضروریات دین است یا خیر، احکام متفاوت و مختلفی دارد.

فقها افرادی را که از روی جهل یا تأویل فریضه ای از فرایض را ترک کنند یا صفتی از صفات الله متعال را انکار کنند. یا خبری از اخبار خداوند را، تکذیب و انکار کنند. تا زمانی که اقامه حجت بر آنان نشده باشد، معذور می دانند و تکفیر او را جایز نمی شمارند. در واقع قبل از اقامه حجت شخص به خاطر جهل و ناآگاهی معذور است. علم و آگاهی به اسماء و صفات الهی و فرائض شرعی از طریق عقل و تفکر قابل تحصیل نیست. لذا کسی را به علت جهل به آنها نمی توان تکفیر کرد. (ر.ک: ابن حزم، ۱۳۴۷هـ ج ۱۱، ص ۲۰۶ / ابن قیم، اجتماع الجیوش، ۱۴۳۱هـ ص ۲۴۱ / ابن حجر، ۱۴۲۶هـ ج ۱۷، ص ۳۹۶).

بنابراین جهل یکی از موانع تکفیر است. علما برای اثبات این امر دلایلی را از احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به شرح ذیل بیان کرده اند:

ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم کرده است که فرمودند: مردی (از امت‌های پیشین به سبب ارتکاب گناه و انجام ندادن کار نیک عمر خود را) هدر داده بود، هنگام مرگ به فرزندانش توصیه کرد که هر گاه مُردم مرا بسوزانید، سپس خاکسترم را در معرض باد قرار دهید تا پراکنده شود. به خدا سوگند اگر خداوند بر جسد من دسترسی پیدا کند آن را به نحوی عذاب می دهد که هیچ کس دیگری را عذاب نداده باشد. وقتی مُرد، فرزندانش آنچه را که خواسته بود انجام دادند. خداوند به زمین امر کرد تا اجزای آن مرد را گرد آورد در حالی که آن مرد ایستاده بوداز او پرسید: چه چیزی تو را به این کار وادار نمود؟ گفت: پروردگارا! از ترس تو. خداوند او را آمرزید. و در لفظ دیگری آمده است، گفت: از خوف تو. (صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۳۴۸۱/ صحیح مسلم، ۱۴۲۷هـ شماره ۲۷۵۶).

در توضیح این روایت آمده است: چه بسا این اشکال و ابهام به وجود بیاید، و گفته شود: چگونه در حالی که آن مرد منکر رستاخیز و قدرت زنده کردن مردگان بود، خداوند او را مورد عفو داده است؟ پاسخ: این که در اصل آن مرد بازگشت بعد از مرگ را انکار نکرده بود، بلکه نسبت به آن جهل داشته، و گمان می کرده اگر چنین کاری را بعد از مرگش انجام دهند معاد و بازگشتی نیست و در نتیجه عذابی هم در کار نیست، در حالی که با اقرار به ایمانش این کار را از خوف خداوند انجام داده بود. (ابن حجر، ۱۴۲۶هـ ج ۸، ص ۱۳۸).

آن مرد مؤمن به خدا، و معترف به او، و خائف و بیمناک از او بوده، ولی نسبت به صفتی از صفات خداوند جاهل و نا آگاه بوده است به همین دلیل، گمان می کرد اگر بعد از مرگ جسدش را بسوزانند و آن را در معرض باد قرار دهند، خداوند او را فراموش می کند پس خداوند که از نیتش آگاه بود با وجود اینکه نسبت به صفتی از صفات خدا نا آگاه بود او را بخشید. (ابن قتیبه، ۱۴۳۰هـ ص ۲۴۴).

دلیل دیگر اینکه پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم در مورد قومی در آخر زمان خبر داده اند که با وجود از میان رفتن اسلام در آن دوره، تنها از دین اسلام، کلمه توحید را می دانند. و همین سبب نجات آنان از آتش جهنم می شود.

از حذیفه بن الیمان روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: (زمانی فرا می رسد که) اسلام محو می شود و از میان می رود، مانند محو شدن نقش و نگار موجود بر جامه و لباس؛ تا جایی که

مردم) نسبت به روزه و نماز و قربانی (عبادات) و صدقه، نا آگاه می شوند، و این امر هم بر کتاب الله عز وجل سرایت می کند، و در روی زمین آیه‌ای باقی نمی ماند؛ (در آن دوران) عده‌ای از مردم و تعدادی سالخورده و ناتوان می گویند: از نیاکان به ما کلمه «لا إله إلا الله» رسیده، و ما آن کلمه را می گفتیم. صله بن زُفر عبسی، تابعی و یار و دوست حدیفه، می پرسد: «لا إله إلا الله» چه فایده‌ای برای آنها دارد، در حالی که آنها شناخت و معرفتی نسبت به روزه و نماز و قربانی و صدقه ندارند؟ حدیفه از او روی بر می گرداند، و صله سه بار این سؤال را تکرار کرد، و هر بار هم حدیفه از پاسخ طفره می رفت، و در مرتبه سوم رو به صله می کند و می گوید: آنها را از آتش جهنم نجات خواهد داد. سه بار آن را تکرار کرد. (سنن ابن ماجه، ۱۴۳۰هـ شماره ۴۰۴۹ / سیوطی، ۲۰۰۷م، ص ۱۴۸۰).

برخی از مردم به بعضی از احکام اسلامی جاهل و نا آگاه هستند و در این باره آنها معذور هستند، بنابراین تا زمانی که بر آنها اقامه حجت نشود و رسالت الهی به آنها نرسد، حکم به تکفیرشان نمی شود. چنان که خداوند متعال فرموده: { لَيْتَآ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ } [نساء: ۱۶۵] «و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند». و باز خداوند متعال فرموده: { وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا } [اسراء: ۱۵] «و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم.»

## ۲- خطا

مورد دوم از موانع تکفیر شخص یا گروه معین، خطا است. خطا یا اشتباه ضد صواب و درستی است. خطا تصرف قولی و فعلی است که انسان قصد آن را ندارد. (سانو، ۱۴۲۰هـ ص ۱۹۵). به عبارتی دیگر معنای خطا این است که شخص قصد انجام کاری را می کند، ولی فعلش منجر به عملی می شود که بر عکس مقصودش بوده است. مثلاً می خواهد کافری را بکشد، ولی عمل وی به کشته شدن مسلمانی می انجامد. (ابن رجب، ۱۴۱۹هـ ج ۲، ص ۳۶۷). خداوند متعال می فرماید: { لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا } [احزاب: ۵] «هر گاه دچار اشتباه شدید، گناهی بر شما نیست. ولی آنچه را که دل‌هایتان می خواهد (یعنی از روی عمد و اختیار می گویند، گناه است و کیفر دارد). به هر حال، پیوسته خدا آمرزگار و مهربان بوده و هست (و قلم عفو بر اشتباهات و لغزشها می کشد و شما را می بخشد).» همین معنا را پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم چنین بیان کرده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَصَحَّ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسِيَانَ، وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ.» (سنن ابن ماجه، ۱۴۳۰هـ شماره ۲۰۴۵).

همانا خداوند امتم را به خاطر خطا و فراموشی و بر آنچه مجبور شده اند، مؤاخذ نخواهد کرد. از جمله خطاهایی که مورد عفو و بخشش قرار می گیرند، آن دسته از سخنان یا عباراتی هستند که قصد اراده گوینده از بیان آنها، مفهوم خلاف شرع و کفرآمیز آن نیست. (سقار، بی تا، ص ۷۶). دلیل این گفته سخن پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم است که فرموده اند:

بی گمان خداوند از توبه بنده خویش از آن کسی بیشتر خوشحال می شود که شتر باربر و سواری اش در بیابانی بی آب و علف رم کند و بگریزد - در حالی که غذا و آبش بر پشت آن باشد - و او از پیدا کردنش نا امید شود، پس به زیر درختی بیاید و نا امید از یافتن مرکبش زیر سایه آن بنشیند. در این اثنا چنان شود که او به ناگاه آن شتر را در کنار خویش ایستاده ببیند؛ و مهار او را در دست گیرد و از شدت خوشحالی بگوید: خداوند! تو بنده من و من پروردگار توام! این فرد از شدت شادی سخنی خطا بر زبان می آورد. (صحیح مسلم، شماره ۷، ۸، ۲۷۴۷ / صحیح بخاری، ۱۴۲۷ هـ شماره ۶۳۰۹).

در توضیح این روایت گفته شده: آنچه را که انسان در حالت های حیرت و سرگستگی و شگفتی و دست پاچگی بر زبان می آورد؛ مورد بازخواست خداوند قرار نمی گیرند، دلیل این گفته حکایت پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم است؛ زیرا اگر چنین حکایتی مردود بود آن را نقل نمی کردند. (ابن حجر، ۱۴۲۶ هـ ج ۱۴، ص ۲۹۷).

همچنین در مورد آن شخصی که هنگام پیدا شدن شترش گفت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ! أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ» با وجود بر زبان آوردن کفر صریح، ولی چون قصد چنین مفهومی را نداشته است، تکفیر نشده است.

با دقت و تأمل در منابع تشریح معلوم می شود که شارع الفاضلی را که متکلم قصد معانی آنها را نداشته باشد لغو و بی اعتبار دانسته است. مانند شخص در حال خواب، فراموشکار، مست، جاهل، مکره، مخطیء از شدت خوشی و همچنین در حالت عصبانیت و بیماری و غیره. (ابن قیم، ۱۴۲۳ هـ ج ۴، صص ۴۴۸، ۴۹۷).

ابن حزم می گوید: هر ضاللتی و هر فسقی کفر نیست، مگر از روی قصد و عمدی باشد. اگر عمدی و ارادی نباشد، گناه (چنین عملی) مانند خطا برداشته شده است. (ابن حزم، بی تا، ج ۵، ص ۷۷).

محدثین روایتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم را بیان کرده اند که در آن روایت به عذر مجتهد مخطیء در احکام اشاره شده است. «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ، ثُمَّ أَصَابَ، فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ وَاجْتَهَدَ،

فَأَخْطَأَ، فَلَهُ أَجْرٌ» (صحیح بخاری، ۱۴۲۷هـ شماره ۷۳۵۲ / صحیح مسلم، ۱۴۲۷هـ شماره ۱۵، ۱۷۱۶). هر گاه حاکم (قاضی یا مجتهد) حکم کند، اجتهاد کند و اجتهادش درست باشد، دو پاداش دارد (یکی برای تلاش اجتهاد و دیگری برای درست بودن اجتهاد) یا اگر حکم و اجتهاد کند، و اجتهادش به خطا رود، یک اجر دارد.

دانشمندان اسلامی به اتفاق آراء معتقدند: هر کسی از امت محمد صلی الله علیه وسلم، در حالی که قصد و اراده‌ی حق و حقیقت را داشته باشد، ولی دچار اشتباه و خطا شود، تکفیر نمی‌شود؛ بلکه خطا و اشتباهش قابل بخشش است. کافر کسی است که بعد از روشن شدن آنچه پیامبر تبلیغ و تبیین فرموده است و با ایشان مخالفت کند و دشمنی ورزد و راهی غیر از راه اهل ایمان در پیش گیرد. کسی که از هوا و هوس خود تبعیت کند و در جست و جوی حقیقت کوتاهی و سهل انگاری نماید و بدون علم و آگاهی سخن بگوید نافرمان و گناهکار است. و شاید هم فاسق شود محسوب شود.

اشخاص بر حسب حال و وضعیتشان متفاوت خواهد بود. و نمی‌توان هر شخص مُخطیء و مبتدع و جاهل و گمراه و فاسق و عاصی را کافر دانست. چون حال و وضعیت هر کدام از آنها متفاوت است. پس خطا و اشتباهی که عذر به شمار می‌آید و مورد عفو و بخشش قرار می‌گیرند، شامل تمام مسائل اعتقادی و احکام فرعی می‌شود. هیچ دلیلی بر تمایز آنها وجود ندارد.

### ۳- اکراه (اجبار)

از جمله عواملی که مانع تکفیر فرد مسلمان هنگام ارتکاب عمل یا گفته‌ی کفرآمیز می‌شود، اکراه است. ممکن است مسلمانی بر انجام امر یا کاری کفرآمیز تحت اجبار قرار بگیرد، در حالی که راه‌گریزی برایش نیست، در چنین حالتی الله عزوجل عذر بنده اش را می‌پذیرد؛ زیرا تعلق و تنجیز تکالیف شرعی منوط بر توان مکلف است. اجبار شخص بر انجام کاری، امری است خارج از توان او. بنابراین الله عزوجل به لطف و رحمت و مهربانی به بندگانش، چنین تکلیفی را از آنان ساقط کرده است.

اکراه به معنای ملزم کردن دیگری بر انجام دادن کاری که اراده‌ی آن را ندارد. (ابن حجر، ۱۴۲۶هـ ج ۱۶، ص ۲۱۱). در حالت اکراه جایز است شخص مُکره برای دفع آزار و اذیت گفتار و کرداری را بر حسب تمایلات شخص مُکره انجام دهد. دلیل این مطلب فرموده‌ی الله عزوجل است که می‌فرماید: {مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ} [نحل: ۱۰۶] «کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند - به جز آنان

که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می گردند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می پذیرند)، خشم تند و تیز خدا (در دنیا) گریبانگیرشان می شود، و (در آخرت، کيفر و عذاب بزرگی دارند.»

اهل علم، در مورد «اکراه» به طور مفصل بحث کرده اند، و گفته اند که در چه شرایطی و چه مواردی عذر شخص مُکره موجه است. خداوند سبحان در هنگام اکراه و اجبار به مؤمنان اجازه داده است در حالی که دل‌هایشان بر ایمان پایدار است، کلمه کفر را بر زبان بیاورند، بر خلاف کسانی که خود خواهان کفر هستند. همچنین به مؤمنان اجازه داده است که برای حفظ جان خود در برابر اذیت و آزار کفار تقیه کنند، با توجه به این که خداوند مؤمنان را از دوستی با کفار بر حذر داشته است. (ابن تیمیه، ۱۴۱۱هـ ج ۲، ص ۳۱۹-۳۲۰ / جصاص، ۱۴۱۲هـ ج ۵، ص ۱۳).

#### ۴- تأویل

تأویل عبارت است از حمل آیات و احادیث بر معنایی غیر از معنای ظاهری آنها. تأویل ممکن است صحیح باشد یا باطل. تأویل نادرست سبب تکفیر افراد نمی شود. این مانع مخصوص اهل اجتهاد است و شامل کسانی که از روی جهل و خواهش‌های نفسانی بر خدا دروغ می بندند، نمی شود. با این حال، ممکن است مجتهدی مقتضای نصی را به سبب قوت آن نسبت به نص دیگری ترک کند. ابن حجر درباره تأویل صحیح می گوید: علما گفته اند: هر تأویل کننده معذور است و گناهکار نیست، مشروط به این تأویلش در زبان عربی مجاز و مستند و دلیل علمی داشته باشد. (ابن حجر، ۱۴۲۶هـ ج ۱۶، ص ۱۹۸).

همانند صحابه (عبد الله بن مضعون و عده ای دیگر) که در تأویل آیه ۹۳ سوره مائده دچار اشتباه شدند، و بر اساس و استناد به آن نوشیدن خمر را بر خود حلال شمردند. در این آیه چنین آمده است: {لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ} [مائده: ۹۳] «بر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به سبب آنچه (از مسکرات پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده اند گناهی متوجه آنان نیست، اگر (از محرّمات) بپرهیزند و (بدانچه در باره تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرّمات) بپرهیزند و (به احکام نازل شده در باره تحریم) ایمان داشته باشند. سپس (باز

هم درجات تقوا را طی کنند و از محرمات) بپرهیزند و همه کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازه اخلاصی که دارند پاداش می‌دهد).»  
 زمانی که این جریان به گوش خلیفه دوم رسید، با دیگر صحابه مشورت کرد و دیگر علمای صحابه به این رأی رسیدند که اگر به تحریم خمر اقرار داشتند، حد شرب خمر بر آنان جاری شود، و چنانچه بر حلال بودن خمر پافشاری کنند، باید کشته شوند. در هر حال در وهله نخست آنان را با چنین تأویل غلطی تکفیر نکردند. بلکه همگی اتفاق نظر داشتند که باید چنین استدلال غلط و اشتباهی را برای آنان تبیین و توضیح دهند و اگر همچنان پافشاری کردند؛ آنان را به نام مرتد به قتل برسانند. اما هنگامی که متأولین به اشتباه خود پی بردند و موضوع برایشان آشکار و روشن شد، از تأویل و رأی اشتباه خود برگشتند و توبه کردند. (ابن ابی العز، ۱۴۰۸هـ ص ۳۲۴).

پس متأولین کسانی هستند که در فهم آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم دچار اشتباه شده اند در حالی که به رسالت رسول الله صلی الله علیه و سلم ایمان و اعتقاد کامل داشته و به گفته‌های آن حضرت التزام دارند. (ر.ک: سعدی، ۱۴۰۰هـ ص: ۲۰۷ / غزالی، ۱۴۲۴هـ ج ۱، ص ۱۳۶ / ابن حزم، ۱۴۱۶هـ ج ۳، ص ۲۹۱، ۲۹۲ / ابن وزیر، ۱۴۰۷هـ ص ۳۹۵ / صدیق حسن خان، ۱۴۰۷هـ ج ۲، ص ۴۲۰).

از مثال‌هایی که در تاریخ اسلام می‌توان به آن اشاره کرد، خودداری صحابه و سلف صالح از تکفیر شخص متأول بود. سلف امت با وجود گمراهی خوارج که با مستند به نصوص و اجماع بوده، از تکفیر آنان امتناع کرده‌اند. (ابن قدامه، ۱۴۱۷هـ ج ۱۲، ص ۲۷۶). بر همین قیاس از تکفیر افراد و گروه‌های مسلمان که در بعضی از مسائل عقیدتی یا فقهی دچار تأویلات نادرست شده‌اند، باید خودداری کرد.  
 حال که معلوم شد «تأویل کردن» عذر یا مانعی در موضوع تکفیر است؛ باید یادآور شد که این بدان معنا نیست که هر نوع تأویلی به طور اجمال در شمار موانع و اعدار قرار گیرد. بلکه تأویل‌های باطل، نباید در برگیرنده اصل دین، که شامل عبادت پروردگار و پذیرش شریعتش است، باشد. هر تأویلی مجاز و روا نیست و عذر پذیرفته شده به شمار نمی‌آید. بنابراین نباید تأویل‌های مباح و مجاز با غیر معتبر آمیخته شوند.



## ۵- تقلید

تقلید در لغت به معنای نهادن چیزی در گردن؛ واحاطة آن چیز به گردن که قلاده نامیده می شود. و در اصطلاح: پذیرش قول دیگری، بدون بررسی و آگاهی از دلیل آن است. (زرکشی، ۱۴۱۳هـ ج ۶، ص ۲۷۰ / سانو، ۱۴۲۰هـ ص ۱۴۳).

اگر بپذیریم که شخص مجتهد را نمی توان به دلیل تأویل نادرست و اجتهاد ناصواب تکفیر کرد، به طریق اولی نمی توان شخص مقلد را که تنها به تقلید از دیگری پرداخته و معرفتی نسبت به دلایل و مبانی شرعی عمل خود ندارد، نمی توان کافر دانست. مجتهد متأول اگر معذور باشد عامی مقلد بت طریق اولی معذور خواهد بود.

در تقلید فرقی نمی کند که پیروی بی دلیل از قول یا نظر دیگری مربوط به مسائل احکام فقهی باشد یا اعتقادی چون او از استدلال و اجتهاد ناتوان است. لذا نسبت به او تفاوتی بین احکام فرعی و مسائل اعتقادی وجود ندارد. هر چند در میان اصولیان در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد، که در منابع اصولی مفصل از آن صحبت شده است.

فقها در منابع فقهی و اصولی بعد از بیان دلائل و اقوال ابطال تقلید و فساد آن، از طرف اهل اجتهاد؛ معتقدند که عوام مردم باید هنگام رویدادهای مربوط به احکام از علما پیروی کنند؛ زیرا آنها به علت عدم فهم و استخراج احکام، توانایی تبیین دلیل و حجت را ندارند. علما در این که عوام باید از علما پیروی کنند اختلاف نظری ندارند. (ر.ک: ابن عبد البر، ۱۴۱۴هـ ج ۲، ص ۹۸۹).

## نتیجه گیری:

۱- هر انسانی با اقرار به شهادتین، مسلمان می گردد. و احکام مسلمانی در حق او جاری می شود. حتی اگر باطن وی بر کسی معلوم نباشد. به مسلمانان دستور داده شده است که بر پایه ظاهر حکم کنند، و اسرار نهان را به خداوند واگذار نمایند.

۲- از نظر اهل سنت و جماعت ترک تکفیر یک اصل است. بر اساس این اصل همه افراد و فرق و طوایف اهل قبله با همه گرایشات اعتقادی و آرای فقهی مسلمان محسوب می شوند و حکم به کفر آنان نارواست حتی اگر اعمال و عقاید آنان قابل نقد و رد و تخطئه باشد. در تقریر و تلخیص این اصل یا قاعده در کتب کلامی و عقیدتی گفته اند که ما اهل سنت و جماعت تخطئه می کنیم ولی از تکفیر

اجتناب می‌ورزیم. مواردی که در آنها حکم به کفر شخص و یا گروه خاصی می‌شود یا عقیده یا عمل خاصی کفر به حساب می‌آید، کاملاً استثنائی است. این موارد استثنائی باید مستند به دلیل روشن و غیر قابل ردی از کتاب یا سنت یا اجماع باشد. در این موارد اجمالاً شخص تکفیر شده بعد از اتمام حجت و تبیین دلایل و براهین شرعی، امری ضروری از ضروریات اسلام را انکار می‌کند.

۳- تکفیر حق خدا و رسول خداست، یعنی کافر بودن شخصی بر اساس ضوابط و فرامین و دستورات خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد.

۴- گاه در قرآن و روایات صحیح منظور از کفر؛ کفر اکبر است که در احکام دنیوی موجب خروج از اسلام، و در آخرت موجب جاودان ماندن در آتش دوزخ می‌گردد. و گاه مراد از کفر؛ کفر اصغر است، که متضمن وعید و عذاب برای مرتکب آن است، ولی نه چنان عذابی که متضمن خلود در جهنم باشد در این موارد شخص به دلیل گناهی که کرده از دین اسلام خارج نمی‌شود؛ بلکه تنها موصوف به فسق و نافرمانی خداوند می‌گردد.

۵- از نظر اهل سنت تنها گناهی که بخشوده نمی‌شود، شریک قرار دادن برای خداوند متعال است که از آن به شرک اکبر، تعبیر می‌شود. و بخشش گناهان دیگر، اعم از کبیره و صغیره به مشیت خداوند بستگی دارد، که اگر بخواهد مرتکب را می‌بخشد، و یا اگر بخواهد عذاب می‌دهد. در هر حال با وجود ایمان و اسلام، ارتکاب معصیت و لو معصیت کبیره موجبی برای جواز تکفیر افراد محسوب نمی‌شود.

## فهرست منابع و مأخذ

- ابن ابی العز، صدر الدین محمد بن علی. (۱۴۰۸هـ/۱۹۸۸م). شرح العقیده الطحاویة. بیروت: المکتب الاسلامی. چاپ نهم.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد جزری. (۱۴۲۱هـ). **النهاية فی غریب الحدیث و الأثر**. السعودیة. دارابن الجوزی. چاپ اول.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. (۱۴۱۶هـ/۱۹۹۶م). **الإیمان**. بیروت، المکتب الإسلامی. چاپ پنجم
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. (۱۴۲۶هـ/۲۰۰۵م). **مجموع الفتاوی**. تصحیح: انور الباز وعامر الجزار. قاهره: دار الوفاء. چاپ سوم.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. (۱۴۱۱هـ/۱۹۹۱م). الاستقامة. تصحیح: محمد رشاد. ریاض: جامعه محمد بن سعود. چاپ دوم.

- ابن جوزى، عبدالرحمن. (۱۴۰۴هـ/ ۱۹۸۴م). **نزهة الأعين النواظر فى علم الوجوه و النظائر**. تصحيح: محمد الراضى. بيروت: مؤسسة الرسالة. چاپ اول.
- ابن حجر، احمد بن على. (۱۴۲۶هـ/ ۲۰۰۵م). **فتح البارى بشرح صحيح البخارى**. رياض: دار طيبة. چاپ اول.
- ابن حزم، على بن احمد. (بى تا). **الإحكام فى أصول الأحكام**. بيروت: دار الآفاق الجديدة.
- ابن حزم، على بن احمد. (۱۳۴۷هـ). **المحلى**. تصحيح: احمد شاکر. مصر: مطبعة النهضة. چاپ اول.
- ابن حزم، على بن احمد. (۱۴۱۶هـ/ ۱۹۹۶م). **الفصل فى الملل و الأهواء و النحل**. تصحيح: ابراهيم نصر. بيروت: دار الجيل. چاپ دوم.
- ابن دقيق العيد، تقى الدين. (۱۳۷۲هـ/ ۱۹۵۳م). **إحكام الأحكام شرح عمدة الأحكام**. تصحيح: محمد حامد الفقى. قاهره: السنة المحمدية. چاپ اول.
- ابن رجب، عبدالرحمن بن شهاب الدين. (۱۴۱۹هـ/ ۱۹۹۹م). **جامع العلوم و الحكم**. تصحيح: شعيب الأرنؤوط و ابراهيم باجس. بيروت: مؤسسة الرسالة. چاپ هشتم.
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله. (۱۴۰۱هـ/ ۱۹۸۱م). **التمهيد لما فى الموطأ من المعانى و الأسانيد**. تصحيح: سعيد اعراب. چاپ اول.
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله. (۱۴۱۴هـ/ ۱۹۹۴م). **جامع بيان العلم و فضله**. تصحيح: ابى الأشبال زهيرى. رياض: دار ابن الجوزى. چاپ اول.
- ابن عثيمين، محمد بن صالح. (۱۴۱۳هـ). **مجموع الفتاوى**. جمع: فهد بن عامر. رياض: دار الوطن. چاپ اول.
- ابن عساكر، على بن الحسن بن هبة الله. (۱۴۰۴هـ). **تبيين كذب المفتري فيما نسب إلى الإمام أبى الحسن الأشعري**. بيروت: دار الكتاب العربى. چاپ سوم.
- ابن فارس، احمد بن فارس بن زكريا. (۱۴۱۵هـ/ ۱۹۹۴م). **معجم المقاييس فى اللغة**. تصحيح: شهاب الدين أبو عمرو. بيروت: دار الفكر. چاپ اول.
- ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم. (۱۴۳۰هـ/ ۲۰۰۵م). **تأويل مختلف الحديث و الرد على من يريب فى الأخبار المدعى عليها التناقض**. تصحيح: سليم الهملالى. رياض: دار ابن القيم. چاپ دوم.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد. (۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۷م). **المغنى**. تصحيح: عبدالله التركى و عبدالفتاح الحلو. رياض: دار عالم الكتب. چاپ سوم.
- ابن قيم، محمد أبى بكر بن ايوب. (۱۴۳۱هـ). **كتاب الصلاة**. تصحيح: عدنان البخارى. مکه المكرمه: دار عالم الفوائد. چاپ اول.
- ابن قيم، محمد أبى بكر بن ايوب. (۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۱م). **مداج السالكين بين منازل إياك نعبد و إياك نستعين**. تصحيح: رضوان رضوان. قاهره: مؤسسة المختار. چاپ اول.

- ابن قیم، محمد ابی بکر بن ایوب. (۱۴۳۱هـ). **اجتماع الجیوش الإسلامیة علی حرب المعطله و الجهمیة**. تصحیح: زائد النشیری. المکة المکرمة: دار عالم الفوائد. چاپ اول.
- ابن قیم، محمد ابی بکر بن ایوب. (۱۴۲۳هـ). **إعلام الموقعین عن رب العالمین**. تصحیح: مشهور بن حسن. ریاض: دار ابن الجوزی. چاپ اول.
- ابن ماجه، محمد بن یزید. (۱۴۳۰هـ/۲۰۰۹م). **سنن ابن ماجه**. تصحیح: شعيب الأرناؤوط و عادل مرشد. بیروت: مؤسسه الرساله. چاپ اول.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی تا). **لسان العرب**. بیروت: دار صادر.
- ابن وزیر، محمد بن مرتضی یمان. (۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م). **إیثار الحق علی الخلق فی ردّ الخلافات إلی المذهب الحق من أصول التوحید**. بیروت: دار الکتب العلمیة. چاپ دوم.
- ابو جیب، سعدی. (۱۴۳۱هـ/۲۰۱۱م). **القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا**. دمشق: دار نور الصباح و دار الصديق للعلوم. چاپ اول.
- ابو شامه، عبدالرحمن بن إسماعیل. (۱۴۱۰هـ/۱۹۹۰م). **الباعث علی إنکار البدع و الحوادث**. تصحیح: مشهور سلمان. ریاض: دار الریاءة. چاپ اول.
- اسفراینی، طاهر بن محمد. (۱۴۰۳هـ/۱۹۸۳م). **التبصره فی الدین و تمييز الفرقة الناجیه عن الفرق الهاکین**. تصحیح: کمال الحوت. بیروت: عالم الکتب. چاپ دوم.
- اشعری، علی بن اسماعیل. (۱۴۱۱هـ/۱۹۹۰م). **مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین**. تصحیح: محمد محی الدین عبدالحمید. بیروت: المكتبة العصرية. چاپ اول.
- انیس، ابراهیم، عبدالحلیم منتصر، عطیة الصوا لحي، محمد خلف الله احمد. (۱۳۹۲هـ/۱۹۷۲م). **المعجم الوسیط**. استانبول: المكتبة الإسلامیة. چاپ دوم.
- باقلانی، ابوبکر محمد بن الطیب. (۱۹۸۹م). **تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل**. تصحیح: عماد الدین حیدر. بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیة. چاپ اول.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۲۷هـ/۲۰۰۶م). **صحیح البخاری**. تصحیح: عبدالسلام علوش. ریاض: مكتبة الرشد ناشرون. چاپ دوم.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر. (۱۴۲۳هـ/۲۰۰۲م). **أصول الدین**. تصحیح: احمد شمس الدین. بیروت: دار الکتب العلمیة. چاپ اول.
- جصاص، ابوبکر احمد بن رازی. (۱۴۲۳هـ/۲۰۰۲م). **أحكام القرآن**. تصحیح: محمد قمحوی. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول. (۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م).
- خرم دل، مصطفی. (۱۳۸۴هـ.ش). **تفسیر نور**. تهران: نشر احسان. چاپ چهارم.
- ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان. (۱۴۰۳هـ/۱۹۸۳م). **سیر أعلام النبلاء**. تصحیح: اکرم البوشی. بیروت: مؤسسه الرساله. چاپ اول.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م). **معجم مفردات ألفاظ القرآن**. تصحيح: ابراهيم شمس الدين. بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول.
- زبيدي، محمد مرتضى حسيني. (۱۳۹۴هـ/۱۹۷۴م). **تاج العروس من جواهر القاموس**. تصحيح: عبدالعليم طحاوی. كويت. وزارة الإعلام. چاپ اول.
- زرکشی، محمد بن بهادر. (۱۴۱۳هـ/۱۹۹۲م). **البحر المحيط في أصول الفقه**. كويت: دار الصفوة. چاپ دوم.
- سانو، مصطفى. (۱۴۲۰هـ/۲۰۰۰م). **معجم مصطلحات أصول الفقه**. دمشق: دار الفكر. چاپ اول.
- سبکی، علی بن عبدالکافی. (بی تا). **فتاوی السبکی**. بيروت: دار المعرفة.
- سعدی، عبدالرحمن. (۱۴۰۰هـ). **الإرشاد في معرفة الأحكام**. رياض: مكتبة المعارف. چاپ اول.
- سقار، منقذ بن محمود. (بی تا). **التكفير و ضوابطه**. منشورات رابطه العالم الإسلامی.
- سیوطی، سندی، دهلوی، بوسیری. (۲۰۰۷م). **شروح سنن ابن ماجه**. تصحيح: رائد صبری. اردن: بيت الأفكار الدولية. چاپ اول.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. (۱۴۱۳هـ/۱۹۹۲م). **الملل و النحل**. تصحيح: احمد فهمی. بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ دوم.
- شوکانی، محمد بن علی. (۱۴۱۴هـ/۱۹۹۴م). **فتح القدير الجامع بين فنی الروایة و الدراية من علم التفسیر**. تصحيح: عبدالرحمن عمیره. مصر: دار الوفاء. چاپ اول.
- صديق حسن خان، صديق بن حسن قنوجی. (۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م). **الروضة الندية شرح الدرر البهية**. تصحيح: عبدالله انصاری. صيدا: المكتبة العصرية. چاپ اول.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۶هـ/۱۹۹۶م). **التبصرة في معالم الدين**. تصحيح: علی الشبل. رياض: دار العاصمة. چاپ اول.
- عبدالرزاق، ابوبکر عبدالرزاق بن همام. (۱۳۹۰هـ/۱۹۷۰م). **المصنف**. تصحيح: حبيب الرحمن الأعظمی. چاپ اول.
- عز بن عبدالسلام، عبدالعزيز. (بی تا). **معنى الإيمان و الإسلام أو الفرق بين الإيمان و الإسلام**. تصحيح: اياد طباع. بيروت: دار الفكر المعاصر.
- غزالی، محمد. (۱۴۲۴هـ/۲۰۰۴م). **الاقتصاد في الاعتقاد**. بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ اول.
- غزالی، محمد. (بی تا). **مجموع (۲۶) رسائل الإمام الغزالی (فصل التفرقة)**. تصحيح: ابراهيم امين. قاهره: المكتبة التوفيقية.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۹۹۸م). **القاموس المحيط**. بيروت: مؤسسة الرسالة. چاپ ششم.
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۲۳هـ/۲۰۰۳م). **معجم المصطلحات الإسلامية في المصباح المنير في غريب الشرح الكبير**. تصحيح: رجب ابراهيم. قاهره: دار الآفاق العربية. چاپ اول.
- قرشی، ابراهيم بن محمد. (۱۴۱۸هـ). **فصل في بيان اعتقاد أهل الإيمان**. تصحيح: زكريا معنواوی. المدينة المنورة: مكتبة الغرباء الأثرية. چاپ اول.

- قونوی، قاسم بن عبدالله. (۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م). **أنیس الفقهاء فی تعریفات الألفاظ المتداوله بین الفقهاء**. تصحیح: احمد کبیری. جده: دار الوفاء. چاپ دوم.
- لالکائی، هبة الله بن حسن. (۱۴۱۶هـ/۱۹۹۵م). **شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة**. تصحیح: احمد غامدی. ریاض: دار طیبه. چاپ چهارم.
- مسلم، مسلم بن الحجاج. (۱۴۲۷هـ/۲۰۰۶م). **صحیح مسلم**. تصحیح: نظر محمد فاریابی. ریاض: دار طیبه. چاپ اول.
- ملطی، محمد بن احمد. (بی تا). **التنبیه و الرد علی أهل الأهواء و البدع**. تصحیح: محمد الکوثری. قاهره: المكتبة الأزهریة للتراث.
- نووی، محیی الدین یحیی بن شرف. (۱۳۴۷هـ/۱۹۲۹م). **المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج**. مصر: المطبعة المصریة بالأزهر. چاپ اول.